

◀ پنج) اشعار وصف به علیت

۱. مرحوم فاضل تونی در الوافیه^۱ به استدلالی درباره وجود مفهوم وصف اشاره می‌کند (که در پاورقی به فخر رازی و ابن حاجب نسبت داده شده است)

«واحتج بعضهم على حجية مفهوم الشرط والصفة ، بأن هذا النحو من التعليق يشعر بالعلية،

والعلة منتفية في المفهوم بحسب الفرض، والاصل عدم علة اخرى، فينتفى فيه حكم المنطوق»^۲

۲. فاضل تونی خود این استدلال را می‌پذیرد ولی می‌نویسد که این استدلال با ضمیمه اصل برائت تکمیل

می‌شود. مراد ایشان آن است که وقتی حکم (وجوب اکرام) بر «انسان عالم» ثابت است، از جمله منطوق،

بیش از «وجوب اکرام انسان عالم» استفاده نمی‌شود. اما درباره انسان غیرعالم چون دلیلی نداریم که

«وجوب اکرام» را ثابت کند، اصل برائت می‌گوید که وجوبی در کار نیست.

«أن هذا النحو من الاستدلال صحيح ، لرجوعه إلى أصالة براءة الذمة كما عرفت ، ولا مدخلية

للمنطوق فيه ، مثلا : لو لم يكن النص الدال على وجوب الزكاة في السائمة متحققا ، أمكن

إجراء هذا الاستدلال على نفي الزكاة في المعلوفة ، بأن يقال : الاصل عدم تحقق علل وجوب

الزكاة في المعلوفة ، فينتفى وجوب الزكاة فيها»^۳

ما می‌گوییم:

۱. اولاً: این استدلال، در حقیقت ردّ مفهوم وصف است. چرا که قائلین به مفهوم وصف، می‌خواهند از جمله

منطوق (و بدون ضمیمه اصول عملیه) و از باب امارات، «عدم حکم در عدم وصف» را ثابت کنند

۲. ثانیاً: گاه مفهوم، مطابق با اصول عملیه نیست مثلاً اگر جمله منطوق چنین باشد: «حلال است بر شما،

گوسفندان سفید»، مفهوم «عدم حلیت گوسفندان غیرسفید» است که مطابق با اصل برائت نیست

۳. ثالثاً: مرحوم سبزواری تصریح می‌کند که: «اینکه می‌گویند وصف مشعر به علیت است، از قواعد معتبر

نیست»^۴

۴. رابعاً: مرحوم سید عبدالصاحب حکیم هم اشکال کرده است که «اشعار»، ظهور نیست و لذا ادله حجیت

ظواهر، شامل آن نمی‌شود.^۵

◀ شش) دلیل مرحوم اصفهانی:

۱. ص ۲۳۶

۲. الوافیه، ص ۲۳۶

۳. همان

۴. تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۱۱۶

۵. مباحث الاصول، ج ۳، ص ۲۶۰



مرحوم اصفهانی در نه‌ایة الدراية، استدلالی را برای اثبات مفهوم وصف مطرح می‌کند که می‌تواند با برخی از استدلال‌های دیگر شباهت‌هایی داشته باشد:

«بمکن تقریب اقتضاء الوصف - حينئذ - بما تقدّم فی الشرط من أنّ علیة الوصف بعنوانه تقتضی

الانحصار؛ إذ مع تعدّد العلة لا یكون بعنوانه علة، بل بعنوان جامع، وهو خلاف الظاهر.

لا یقال: هذا إذا علم العلية، وإلا فلا.

لأننا نقول: یمکن أن یقال - بعد إحراز أن الأصل فی القید أن یكون احترازیاً -: إن معنی قیدية

شیء لموضوع الحكم حقيقة، أن ذات الموضوع غیر قابلة لتعلّق الحكم بها إلا بعد اتّصافها بهذا

الوصف، فالوصف متمم قابلية التقابل»^۱

توضیح:

۱. وقتی وصف علت باشد، اقتضای آن را دارد که علت منحصره باشد (یعنی در اکرام عالماً، عالم بودن وقتی

علت وجوب اکرام است، لاجرم علت منحصره است) چرا که:

۲. اگر «عالم» علت باشد، چون قاعده الواحد، می‌گوید علت وجوب اکرام، باید واحد باشد، لاجرم یا فقط

عالم علت است (علت منحصره است) و یا اگر «عادل» هم علت است، «جامع بین عالم و عادل»، علت

واحد است (و عالم و عادل، بما هو مصداقان تأثیر می‌گذارند)

۳. و چون «علت بودن قدر جامع»، خلاف ظاهر است، لاجرم باید بگوییم «عالم» علت منحصره است و

«عادل» علت وجوب اکرام نیست.

۴. این قلت: از کجا ثابت کردید که در «اکرام عالماً»، عالم علت است؟

۵. قلت: چون گفته‌ایم که اصل در قیود احترازی بودن است، لاجرم وقتی حکم بر «انسان عالم» حمل می

شود، می‌فهمیم که انسان بما هو انسان موضوع برای وجوب اکرام نیست، و تنها بعد از آنکه «انسان به

علم متصف شد»، انسان موضوع وجوب اکرام می‌شود

۶. پس معلوم می‌شود که ملاک حمل وجوب اکرام بر انسان، اتصاف انسان به علم است، و این یعنی آنکه

«علم» علت وجوب اکرام است.

ما می‌گوییم:

^۱. نه‌ایة الدراية، ج ۲، ص ۴۳۵



۱. اولاً: قاعده الواحد در اعتباریات (مثل وجوب) قابل جریان نیست (علاوه بر آنکه در تکوینیات هم تنها در صورتی قابل قبول است که واحد حقیقی حقه باشد) (مرحوم اصفهانی به نوعی به این اشکال توجه داده است)^۱

۲. ثانیاً: این استدلال به مفهوم «لقب» قابل نقض است، چرا که در آنجا هم (مثل اکرم زیداً) می توان گفت: «ملاک، زید بودن است و چون قدر جامع بین زید و عمرو خلاف ظاهر است، پس اکرام غیر زید واجب نیست»

۳. ثالثاً: (چنانکه در ضمن مباحث مفهوم شرط هم خواندیم) آنچه توسط جمله دارای وصف ثابت می شود آن است که «یک فرد از وجوب اکرام بر انسان عالم قرار گرفته است» و استدلال مرحوم اصفهانی می تواند ثابت کند که آن فرد از وجوب اکرام، در صورتی که انسان عالم نباشد، منتفی است ولی این انتفاء ثابت نمی کند که فردی دیگر از وجوب اکرام در انسان غیر عالم ثابت نیست.

به عبارت دیگر وجود مفهوم، در فرضی ثابت است که بتوانیم ثابت کنیم «سنخ وجوب» در فرض عدم وصف منتفی می شود (و در نتیجه هیچ نحوه وجوبی بر اکرام انسان غیرعالم واقع نمی گردد) در حالیکه دلیل مرحوم اصفهانی نهایتاً ثابت می کند که آن وجوبی که برای انسان عالم ثابت است، برای انسان غیرعالم ثابت نیست.^۲

۴. حضرت امام در پاسخ به فرمایش مرحوم اصفهانی می نویسد:

«و فیه: ما تقدّم من أنّ قیاس التشریح بالتکوین باطل، و أنّه یمكن جعل أشياء بعناوینها موضوعاً لحکم، و أنّ مناط القاعدة المعروفة فی الفلسفة لیس فی مثل ما نحن فیه، و أنّ تأثیر الجامع لیس له أصل مطلقاً، و أنّه بعدم تسلیم ما ذکر أنّ المیزان فی مثل المقام فهم العرف، لا دقائق الفلسفة، فتذکر.»^۳

و این همان نکته ای است که گفته بودیم «احترازی بودن قیود به معنی آن است که حکم برای این موضوع با قید ثابت است». و درباره غیر آن ساکت است و نه اینکه در مورد غیر آن «حکم به نفی» کند.

۱. همان

۲. ن ک: منتقی الاصول، ج ۳، ص ۲۷۵

۳. مناہج الوصول، ج ۲، ص ۲۱۸

